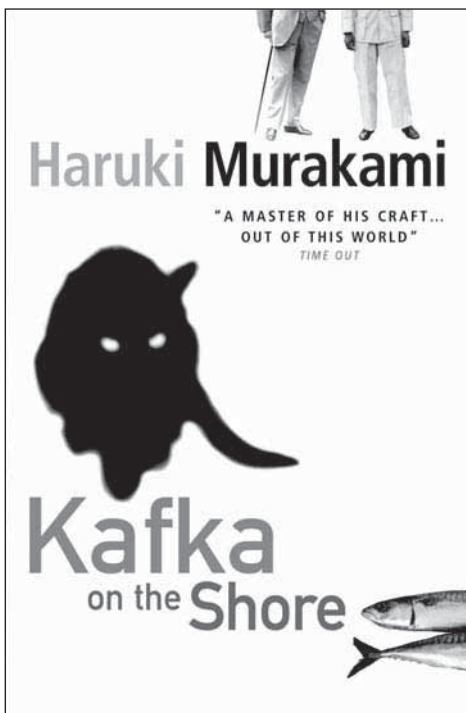


زیبا و خیال انگیز و واقعی

تصویری از کتابخانه در رمان «کافکا در کرانه»

یزدان منصوریان*

کتابخانه ارائه می‌کند، به نظر چندان خیالی نیست. بنابراین، اگر بپذیریم که توصیف نویسنده رمان از کتابخانه ریشه در «تجربه زیسته»^۴ی او دارد، در تحلیل همین توصیف کوتاه به چند نکته مهم می‌رسیم. ضمن آن که آن چه در این رمان از کتابخانه می‌خوانم با تجربه‌ام از بازدید و کار در کتابخانه‌های عمومی غرب نیز همخوانی دارد. این تجربه شامل چهار سال تحصیل در دانشگاه شفیلد و چند ماه کار در دو کتابخانه آموزشی و دانشگاهی این شهر است. بخشی از آن رانیز قبلاً در یادداشتی با عنوان «کتابخانه‌ها این گونه عمومی می‌شوند!» نوشته‌ام که در «مجله الکترونیکی عطف» منتشر شده است (منصوریان، ۱۳۹۱). بنابراین، می‌توانم به این نتیجه برسم که توصیف موراکامی، گرچه بخشی از داستان است، اما با واقعیت — حداقل در بخش مربوط به کتابخانه — بیگانه نیست. هدفم از نگرستن به آن نیز بیشتر نزدیک شدن به برداشتی است که موراکامی در این اثر از نهادی به نام کتابخانه دارد. ضمن آن که چگونگی پیوند ویژگی‌های این نهاد با روایت داستان نیز بسیار هوشمندانه به نظر می‌رسد و پر از ظرافت‌هایی است که از چشم خواننده



پنهان نمی‌ماند.

در همین توصیف کوتاه در صفحه ۵۵ کتاب، حداقل سه مفهوم درباره کتابخانه‌های عمومی نهفته است. نخست آن که کتابخانه نهادی اجتماعی و متعلق به عموم مردم است. هیچ‌کس رانمی‌توان از عضویت یا ورود به کتابخانه عمومی منع کرد. زیرا همگانی بودن کتابخانه عمومی نخستین ویژگی آن است؛ که در متون نظری کتابداری و اطلاع‌رسانی (با عنوان جدید علم اطلاعات و دانش‌شناسی) نیز کاملاً تصریح می‌شود. گویا تجربه زیسته موراکامی تحقق آن را در جایی که زندگی کرده است، تأیید می‌کند.

دومین مفهوم، رایگان بودن خدمات این کتابخانه‌هاست. بودجه کتابخانه عمومی از منابع دولتی و ملی تأمین می‌شود. بنابراین، خدماتش باید همواره و برای همه رایگان باشد. سومین ویژگی، آزادی کاربران در کتابخانه است. کاربرانی که می‌توانند ساعت‌ها وقت خود را در آنجا بگذرانند و هر چه می‌خواهند بخوانند. بی‌آن که کسی مانعشان شود یا از آنان توضیحی بخواهد. اساساً کتابی که در مسیر قانونی خود منتشر شده و در بازار نشر عرضه می‌شود، می‌تواند در قفسه‌های کتابخانه باشد و هر خواننده علاقه‌مندی به آن مراجعه کند. مدیران کتابخانه‌ها نمی‌توانند ممیزی مضاعفی در فرایند دسترسی به منابع اطلاعاتی اعمال کنند. آنان فقط موظفانند متناسب با نیازهای کاربران هر کتابخانه، بهترین آثار را در میان منابع موجود انتخاب کنند.

موراکامی در ادامه این توصیف، در بیان این آزادی می‌نویسد: «فقط می‌توانی نشینی و هر چه دلت خواست می‌خوانی. همیشه بعد از مدرسه سوار دوچرخه می‌رفتم کتابخانه عمومی محل. حتی در تعطیلات می‌توانستید آنجا پیدا کنیم. هر چه دم دستم می‌آمد می‌بلعیدم. از رمان گرفته تا زندگی‌نامه و تاریخ. وقتی همه

پیش در آمد

برای من که کتابدارم و تابستانی هم در تسوکوبا^۱ گذرانده‌ام، رمان کافکا در کرانه به دو دلیل اثری ویژه، محسوب می‌شود. از یک سو فضای داستان برایم یادآور اقامت کوتاه‌م در ژاپن است. و از سوی دیگر بخش مهمی از روایت در کتابخانه می‌گذرد. شاید به همین دلیل، زمانی که کافکا در کرانه را خواندم، تصمیم گرفتم لنزی بردارم و به مضمون «کتابخانه» و «تجربه زیسته»^۲ شخصیت‌های داستان در این محیط کمی دقیق‌تر بنگرم. البته در این رمان که ماهیتی سوررئالیستی دارد روایت پیوسته در میان دنیای خیال و واقعیت در نوسان است، شاید جست‌وجوی چنین تصویری چندان موجه به نظر نرسد. اما توصیف‌هایی که از کتابخانه در این کتاب آمده بیش از آن که مربوط به وجه خیالی داستان باشد، جزئی از فضای واقعی است. حتی اگر خیالی هم باشد، در اصل مطلب تفاوتی نخواهد داشت. به هر حال، تصویری — واقعی یا خیالی — از کتابخانه در بخش‌های متعددی از این رمان دیده می‌شود و شخصیت اصلی داستان، کافکا تامورا، نیز بخش عمده‌ای از وقتش را آن‌جا می‌گذراند.

همین دو ویژگی کافی است که خواننده‌ای کتابدار، نسبت به این وجه داستان کنجکاو شود. نتیجه این کنجکاوی هم یادداشتی است که در ادامه می‌خوانید.

تصویر کتابخانه در رمان

نخستین اشاره موراکامی به کتابخانه در صفحه ۵۵ است. روزی که کافکا تامورا در نخستین روز اقامتش در تاکاماتسو^۳، پس از آن که شادمانه دو پرس سوپ رشته^۴ خورده است، تصمیم می‌گیرد تا غروب وقتش را در کتابخانه بگذراند. او در توصیف احساسی که از کودکی به کتابخانه داشته است می‌نویسد: «از زمان کودکی از قرائت‌خانه کتابخانه‌ها خوشم می‌آمد. بنابراین، وقتی به مقصد تاکاماتسو راه افتادم اطلاعاتی درباره کتابخانه‌های داخل و دور و بر شهر گرفتم. تصورم را بکنید پسر بچه‌ای که دلش نمی‌خواهد به خانه برود، چندان جایی برای رفتن ندارد. کافی شاپ‌ها و سینماها برایش دور از دسترس است. پس می‌ماند فقط کتابخانه‌ها — و چه قدر خوب جایی هستند این‌ها — نه ورودیه‌ای در کار است و نه کسی از کوره در می‌رود و به خودش در دسر می‌دهد که ببیند چرا پسر جوانی وارد چنین جایی می‌شود. فقط می‌نشینی و هر چه دلت خواست می‌خوانی.» (ص. ۵۵ و ۵۶).

هر چند قرار نیست آن چه در این رمان مطرح شده — از جمله همین تصویری که از کتابخانه ارائه می‌کند — گزارشی از واقعیت باشد؛ اما توصیف نهادی اجتماعی همچون کتابخانه، نمی‌تواند چندان هم دور از واقعیت ترسیم شود. مگر این که نویسنده بخواهد همچون بسیاری از بخش‌های اثر خیال‌پردازی کند. مثل کاری که با معرفی شخصیت ناکاتا انجام می‌دهد. پیرمردی که می‌تواند با گربه‌ها صحبت کند، یا زمانی که باران ماهی از آسمان می‌بارد. اما توصیفی که موراکامی از

کتاب‌های کودکان را خواندم رفتم سراغ قسمت عمومی و کتاب‌های بزرگسالان. شاید خیلی وقت‌ها چیز چندانی از آن‌ها دستگیرم نشد.» (ص. ۵۶)

در این پاراگراف نکته دیگری نیز دیده می‌شود که بسیار اهمیت دارد و آن باز بودن کتابخانه‌ها در روزهای تعطیل است. ارائه خدمات در ایام تعطیل از امتیازهای هر کتابخانه‌ای است که بتواند آن را فراهم کند. کتابخانه عمومی از جمله نهادهایی است که اتفاقاً بیشترین مراجعه‌کننده را در پایان هفته و تعطیلات دارد. علاوه بر این، تنوع منابع کتابخانه‌ای موضوع دیگری است که موراکامی به آن اشاره می‌کند: «هر وقت از خواندن خسته می‌شدم، می‌رفتم به یکی از آن غرفه‌های شنیداری و با هدفون از موسیقی لذت می‌بردم.» (ص. ۵۶). این اشاره نویسنده یادآور این اصل مهم است که کتابخانه فقط برای کتاب خواندن نیست. منابع دیداری و شنیداری نیز از منابع مورد نیاز کاربران است و باید در اختیارشان باشد. تنوع در قالب اطلاعاتی که در کتابخانه عرضه می‌شود بر کارایی پستندی خدماتش می‌افزاید.

حس تعلق به کتابخانه مقوله دیگری است که موراکامی از قول کافکا نامورار بیان می‌کند: «کتابخانه مثل خانه دوم بود. شاید از آن جایی که در آن زندگی می‌کردم خانه‌ای واقعی تر بود. من که هر روز به آن جامی‌رفتم، با همه خانم‌های کتابداری که آن جا کار می‌کردند آشنا شدم. اسمم را می‌دانستند و همیشه می‌گفتند سلام. هر چند من خیلی خجالتی بودم و به ندرت جواب می‌دادم.» (ص. ۵۶) بی تردید اگر کتابخانه بتواند در اعضای خود حس تعلق ایجاد کند، گام مؤثری در ارتقای فرهنگ مطالعه برداشته است. این حس تعلق، کاربران کتابخانه را به حضور مستمر در این مکان اجتماعی ترغیب می‌کند. محقق با نام پروفیسور ژوان دورانس^۵، استاد دانشگاه میشیگان، در سال ۱۹۸۹ نظریه‌ای نیز در این زمینه با عنوان «تمایل به بازگشت» مطرح کرده است. پروفیسور دورانس در این نظریه میزان موفقیت یک کتابخانه را در میزان تمایلی می‌داند که در کاربران برای بازگشت دوباره به کتابخانه ایجاد می‌کند. به این ترتیب کتابخانه‌ای موفق تر است که کاربرانی وفادار با تعداد دفعات مراجعه بیشتر دارد، نه‌الزاماً کتابخانه‌ای با ساختمانی بزرگ و منابعی فراوان. بزرگی ساختمان یک کتابخانه و انبوهی منابع آن در مقایسه با کیفیت خدماتی که عرضه می‌کند، از اهمیت کمتری برخوردار است. کتابخانه‌ای کوچک با کاربرانی راضی و خوشنود، به مراتب بهتر از کتابخانه‌ای باشکوه با کاربرانی ناراضی است. زیرا قضاوت درباره کیفیت هر کتابخانه همواره با استفاده‌کنندگان آن است. کتابخانه‌ای موفق است که مردم همچون کافکا در این کتاب - آن را خانه دوم خود بدانند و در آن احساس آرامش کنند. حس آرامشی که کاربران می‌توانند در یک کتابخانه خوب تجربه کنند، مضمون دیگری است که در این رمان می‌خوانیم و در سراسر متن موج می‌زند: «به قرائت خانه بر می‌گردم و در کاناپه و در دنیای هزار و یک شب فرو می‌روم. دنیای واقعی مثل شگردهای فیلم‌ها آرام آرام محو می‌شود. تک و تنها درون جهان داستانم. احساس دلخواهم در این دنیا.» (ص. ۸۸)

توصیف‌های دیگر موراکامی از فضای کتابخانه خیال‌انگیز است: «به طرف تالاری که سقف بلند دارد می‌روم و در میان قفسه‌های کتاب دنبال چیز جالب توجه می‌گردم. ستون‌های پهن نور از سقف به اتاق می‌پاشد و آفتاب ملایم اول تابستان از پنجره‌های باز می‌تابد و جیر و ویر پرندگان باغ شنیده می‌شود.» (ص. ۶۱) اشاره به ستون‌های پهن نور که به درون تالار می‌تابد یادآور یکی از اصول طراحی کتابخانه است که در آن به طراح توصیه می‌شود ساختمان کتابخانه را به گونه‌ای طراحی کند که در آن حداکثر استفاده از نور طبیعی ممکن است. این شیوه هم فضای داخلی کتابخانه را دلپذیر می‌سازد و هم در مصرف برق برای روشنایی صرفه جویی خواهد شد.

توصیف‌های زیبایی موراکامی از تجربه حضور در کتابخانه ادامه می‌یابد: «قفسه‌های کمی دور تر شامل کتاب‌های عمومی علوم انسانی است ... وقتی بازشان می‌کنم، از لای صفحات بیشترشان بوی زمان قدیم می‌تراود - رایحه خاصی از دانش و عواطف که سالیان سال بین دو جلد آرمیده‌اند. پیش از برگرداندن کتاب‌ها به جای خود، آن‌ها را بو می‌کنم و چند برگه ورق می‌زنم. ... چون کتابخانه تازه باز شده، هنوز کسی نیامده و آن تالار باشکوه فقط مال من است. دقیقاً مثل عکسش

توی آن مجله است - جادار و راحت با سقف بلند ... آن جا چنان احساسی به من می‌دهد که انگار به خانه دوستی رفته‌ام. همچنان که در کاناپه لمیده و به گوشه کنار تالار زل زده‌ام، فکری به سرم می‌زند: این دقیقاً همان جایی است که تمام عمر دنبالش گشته‌ام. مخفیگاهی در کنجی بسیار دنج. همیشه آن را جایی خیالی و سرّی می‌دانستم و باورم نمی‌شد که در عالم واقع وجود داشته باشد» (ص. ۶۲)

تصویری که در این جا موراکامی از کتابخانه ترسیم می‌کند، دقیقاً همان فضایی است که در مبانی نظری علم اطلاعات و دانش‌شناسی به آن اشاره می‌شود. کتابخانه‌ای موفق است که مراجعه‌کنندگان در آن احساس آرامش کنند و خود را در فضایی دلپذیر بیابند. مجموعه‌ای از ویژگی‌های دیگر کتابخانه‌های موفق را به اختصار قبلاً در یادداشتی نوشته‌ام که با عنوان «بهترین کتابخانه دنیا کجاست؟» در «مجله الکترونیکی عطف» منتشر شده است و از تکرار آن در این جا پرهیز می‌کنم (منصوریان، ۱۳۸۹).

در مجموع در جای جای کتاب، توصیف‌های موراکامی از کتابخانه موجز و الهام‌بخش است: «کتابخانه خلوت و خالی دم صبح چیزی در خود دارد که واقعا لبریزم می‌کند. همه کلمات و عقاید امکان‌پذیر آن جاست. به آرامی لمیده. دلم می‌خواهد هر چه بتوانم در حفظ این محیط بکوشم و آن را تمیز و نظیف نگه دارم. گاهی می‌ایستم و به این ردیف‌های خاموش زل می‌زنم، دست پیش می‌برم و زهوار چندتایی را لمس می‌کنم.» (ص. ۴۰۹)

موراکامی نه تنها با توصیف آن چه در کتابخانه می‌گذرد، اهمیت آن را نشان می‌دهد، حتی گاهی با تصویر کتابخانه‌های خالی نیز در این توصیف موفق است: «روز دوشنبه است و کتابخانه بسته^۷. کتابخانه در اوقات معمولی هم خیلی ساکت است، اما در روزی که بسته است، انگار زمینی است که زمان از یادش برده. یا مثل جایی است که نفس در سینه حبس کرده تا زمان از رویش نگذرد» (ص. ۲۳۰).

توصیف زیبایی «زمینی که زمان از یادش برده» اشاره‌ای پارادوکسیکال^۸ است. از یک سو معنای فراموشی با خود دارد و از سوی دیگر به معنای حفظ و ماندگاری آثار نویسندگان در قفسه‌های کتابخانه‌های جهان است. آثاری که در جریان مداوم گذر زمان محو و نابود نمی‌شوند و در کتابخانه‌ها برای دسترسی آیندگان محفوظ‌اند. کتابخانه‌هایی که حافظ میراث مکتوب بشر و دستاوردهای فرهنگی یادگار مانده از گذشتگان هستند.

در ادامه این اثر، می‌بینیم کتابخانه‌های عمومی جایی نیست که موراکامی تنها به آن اشاره می‌کند. بلکه بخش عمده‌ای از داستان در کتابخانه‌ای می‌گذرد که گرچه خصوصی است و با بودجه شخصی اداره می‌شود، اما خدماتش عمومی است: «پیش از آمدن به تاکاماتسو فهمیدم که مرد ثروتمندی از خانواده‌ای قدیمی کتابخانه شخصی خود را در حومه شهر بازسازی کرده و به صورت کتابخانه اختصاصی در اختیار عموم گذاشته است. این جا کتاب‌های نادری دارد و شنیده‌ام که خود ساختمان و باغ دور و برش جایی دیدنی است. ... خانه بزرگی است به سبک ژاپنی با قرائت‌خانه‌ای که بیشتر به اتاق پذیرایی می‌ماند و مردم در آن جا کتاب در دست روی کاناپه‌های راحتی می‌نشینند.» (صص ۵۶ و ۵۷). در ابتدای داستان به نظر می‌رسد این کتابخانه کوچک و دور از مرکز شهر، فقط مکانی در حاشیه داستان است که کافکا از روی کنجکاوی و برای پر کردن اوقات فراغتی که در این سفر دارد، بعد از ظهری را در آن جا سپری می‌کند. اما خواننده به زودی می‌فهمد همین کتابخانه کوچک کانون حوادث اصلی و البته پر رمز و راز رمان است که برای کشف آن باید صبور باشد و ناچار است تا پایان کتاب نویسنده را همراهی کند.

موضوع دیگری که در حاشیه روایت اصلی به آن اشاره‌ای گذرا شده، نوع برخورد کتابداران با مراجعان است. برخوردهایی که از قضا اغلب محبت‌آمیز است. مثلاً در بخش‌های آغازین داستان که کافکا به «کتابخانه یادگار کومورا» مراجعه می‌کند، در بیان این تجربه می‌خوانیم: «مرد جوانی که پشت پیشخوان نشسته است که کیفیت را تحویل می‌دهی ... با صدای آرام و ملایمی می‌پرسد: «اولین بار است که می‌آیی؟» صدایش کمی زیر، اما نرم و آرامش‌بخش است. ... به من می‌گوید: «در استفاده از کتاب‌ها راحت باش و اگر کتابی پیدا کردی که خوش آمد بخوانی، فقط

ببرش توی قرائت خانه...» با کمرویی می پرسیم: «پس اشکالی ندارد از کتابخانه استفاده کنیم؟» و می گویم صدایم نشکند. «البته که ندارد.» لبخند می زند و هر دو دست را روی میز می گذارد. «این جا کتابخانه است و هر کس که بخواهد چیزی بخواند، خوش آمده.» (صص ۵۹ و ۶۰)

تور کتابخانه که خانم میس سائو کی سرپرست کتابخانه یادگار کومورا هدایتش را بر عهده دارد، از جمله خدمات متداول در کتابخانه های عمومی دنیاست و در این کتاب نیز به آن اشاره شده است. باز دیدی که هر سه شنبه ساعت دو بعد از ظهر برگزار می شود. حتی اگر یک نفر متقاضی باشد. نویسنده درباره این تور می نویسد: «میس سائو کی از وصف کتابخانه شروع می کند. در اصل همان داستانی که او شیما به من گفت، چه طور چندمین بزرگ خانواده کتاب ها و نقاشی هایی را که گرد آورده بودند در اختیار عموم گذاشته و کتابخانه را به توسعه فرهنگ ناحیه اختصاص داده بود. بنیادی با تأمین مالی خانواده کومورا دایر شده و در حال حاضر که گاه در کتابخانه به سرپرستی آنان سخنرانی، کنسرت موسیقی مجلسی و امثال آن برگزار می شد.» این همان خدمات جانبی کتابخانه است که در درس هایی مثل مبانی کتابداری مطرح می شود. زیرا کتابخانه نهادی اجتماعی است که همواره باید در خدمت فعالیت های اجتماعی باشد و این فعالیت ها بسیار متنوع اند.

علاوه بر کتابخانه، مقوله مطالعه به طور عام و کتابخوانی به شکلی خاص بارها در این رمان مطرح می شود. اغلب شخصیت های داستان از جمله کافکا، اوشیما، و میس سائو کی کتابخوان های حرفه ای هستند. بخش عمده ای از وقت کافکا در این داستان به خواندن می گذرد. هم در کتابخانه و هم بیرون از آن. مثلاً روزهایی که در کلیه جنگلی است، در فضای خیال انگیز آن جنگل انبوه، علاوه بر گوش سپردن به نغمه پرندگان و گاهی آبتنی زیر باران، بیشتر وقتش به مطالعه می گذرد و در توصیف آن می گوید: «می شود گفت همه جور کتابی می خوانم، از تاریخ و علم گرفته تا فرهنگ عامه، اسطوره شناسی، جامعه شناسی، روان شناسی، و شکسپیر. به جای تند و تند خواندن، بعضی قسمت ها را که فکر می کنم مهم است دوباره می خوانم تا بفهمم و چیز ملموسی دستگیرم شود. انواع دانش نم نمک در مغزم ته نشین می شود. تصور می کنم اگر هر چه دلم بخواهد این جا بمانم، چه قدر عالی می شود. کتاب های زیادی در قفسه هست که دوست دارم بخوانم.» (صص ۲۰۴ و ۲۰۵).

به وجه اطلاع رسانی کتابخانه نیز در بخش های مختلف کتاب اشاره شده است. مثلاً در صفحه ۳۴۱ زمانی که ناکاتا و هوشینو خسته ولی امیدوار در جستجوی یافتن سر نخ از «سنگ مدخل» هستند، کیوسک راهنمای جهانگردی که هیچ اطلاعی از آن ندارد، آنان را به کتابخانه عمومی شهر ارجاع می دهد. دختری که آن جا مشغول به کار است، می گوید: «خوشحال می شوم شما را به کتابخانه عمومی این شهر راهنمایی کنم. می توانید درباره سنگ ها آن جا جستجو کنید. متأسفانه خودم چندان اطلاعی از سنگ ها ندارم.» هر چند که هر دوی آنان از یک سو مسافرنده و از سوی دیگر برای اولین بار بود که به کتابخانه ای قدم می گذاشتند، اما کتابخانه خدماتش را از آنان دریغ نمی کند. ناکاتا که بیسواد است، دلیل موجهی برای نیامدن به کتابخانه دارد، اما هوشینو که باسواد است از این که تاکنون به کتابخانه نیامده، شرم منده است. ناکاتا به دلیل بی سوادی فقط عکس کتاب ها را نگاه می کند و می گوید: «در بخش ناکانو هم یک کتابخانه هست. به نظر من بعداً گاهگاهی به آن جاسر بزنم. بهترین چیز این است که از آدم پولی نمی گیرند. ناکاتا نمی دانست اگر سواد نداشته باشی راحت می دهند.» (صص ۳۴۲). در این جا نویسنده یک بار دیگر به رایگان بودن خدمات کتابخانه و تعلق آن به همه اقشار جامعه — حتی آنان که نمی توانند بخوانند — تأکید می کند. مورا کامی در کتابش کتابخانه را مخزنی از دانش می داند که برای هر مراجعه کننده ای — حتی برای ناکاتا بیسواد — ارمغانی به همراه دارد. آن جا که ناکاتا پس از تورق کتابی درباره گربه ها و دیدن تصاویر آن، بی آن که بتواند کلمه ای از کتاب را بخواند با خود می گوید: «واقعاً گربه در جهان خیلی زیاد است، شکی نیست... اولین دیدارش از کتابخانه از این نکته خبردارش کرد که چه کم می داند. چیزهایی که درباره جهان نمی دانست بی انتها بود.» در آخرین صفحات کتاب، مورا کامی با اشاره ای دوباره به مضمون «فقدان» در

زندگی که نقشی کانونی در این رمان ایفا می کند، ذهن آدمی را به کتابخانه ای خصوصی — شبیه کتابخانه یادگار کومورا — تشبیه کرده و می نویسد: «هر یک از ما چیزی از دست می دهیم که برایمان عزیز است. فرصت های از دست رفته، امکانات از دست رفته، احساساتی که هرگز نمی توانیم برشان گردانیم. این قسمتی از آن چیزی است که به آن می گویند زنده بودن. اما در درون کله ما — دست کم این جایی است که من تصور می کنم — جای کمی هست که این خاطرات را در آن بیانباریم. اتاقی با قفسه هایی نظیر این کتابخانه. و برای فهم کار کرد قلبمان باید مثل کتابخانه فیش درست کنیم. باید چندی به چندان همه چیز گردگیری کنیم، بگذاریم هوای تازه وارد شود و آب گلدان های گل را عوض کنیم. به عبارت دیگر، همیشه در کتابخانه خصوصی خودت به سر می بری.» (صص ۶۰۲)

سخن پایانی

بی آن که بخواهم درباره کافکا در کرانه و ارزش ادبی آن نظری بدهم — که البته در تخصص نیست و بهتر است این کار را به منتقدان ادبی بسپرم — در این یادداشت فقط می خواهم با کمک گزیده هایی از متن کتاب نشان دهم که مفهوم کتابخانه در این اثر چه جایگاه ویژه و ممتازی دارد. مورا کامی به هر دلیل فضای کتابخانه را برای روایت بخش عمده ای از رمانش انتخاب کرده است. روایتی که در فضایی سوررئالیستی پیوسته در میان دو عرصه واقعیت و خیال در جریان است، و کتابخانه حلقه ای برای تلاقی این دو دنیاست. هر یک از شخصیت های اصلی داستان برای کشف رازهای سر به مهر زندگی خود و برای یافتن دوباره خویش خویش مدتی را در کتابخانه ای کوچک در شهری آرام سپری کرده اند. میس سائو کی سال ها سرپرستی آن کتابخانه را بر عهده می گیرد و در این مدت داستان زندگی اش را می نویسد. کافکا چند هفته ای در آن جا کار می کند تا خودش را بیابد و سرگشتگی نجات یابد. ناکاتا و هوشینو نیز در آخرین ایستگاه سفر طولانی و پرماجرایی خود چندساعتی در کتابخانه حضور دارند. اما این کتابخانه همان مقصد رازآلود سفر پرماجرایشان است. به این ترتیب برای همه آنان کتابخانه کوچک «یادگار کومورا» نقطه عطفی برای خود کاوی و بازنگری در معنای بسیاری از مفاهیم زندگی است. پراز نمادها و نشانه های پیدا و پنهان، که هر یک در پیچه ای به دنیایی دیگر است.

* دانشیار دانشگاه خوارزمی

منابع

منصوریان، یزدان (۱۳۸۹). بهترین کتابخانه دنیا کجاست؟. نشریه الکترونیکی عطف. دسترس پذیر در: <http://www2.atfmg.info/?p=664> (آخرین بازدید ۳ بهمن ۱۳۹۲)

منصوریان، یزدان (۱۳۹۱). کتابخانه ها این گونه عمومی می شوند. نشریه الکترونیکی عطف. دسترس پذیر در: <http://www2.atfmg.info/?p=2499> (آخرین بازدید ۳ بهمن ۱۳۹۲)

مورا کامی، هاروکی (۱۳۸۶). کافکا در کرانه. ترجمه مهدی غربائی. تهران: نیلوفر.
Durrance, J.C. (1989). Reference success: does the 55% rule tell the whole story? *Library Journal* Vol. 114, No. 7, pp. 3136-.

۱. شهری دانشگاهی نزدیک توکیو

۲. مرکز استان کاکاوا در جزیره شیکوکو

3. Udon

4. Lived Experience

5. Joan Durrance

6. Willingness to Return

۷. کتابخانه های عمومی کوچک که با کمبود نیروی انسانی مواجه اند، اولین روز هفته را — که در آن جا دوشنبه است — تعطیل می کنند، تا امکان بازنگه داشتن کتابخانه را در روزهای آخر هفته — شنبه و یکشنبه — داشته باشند. زیرا تعداد مراجعان در ایام تعطیل هفته بیشتر است و بسته بودن کتابخانه در یک روز کاری آسیب کمتری به خدمات کتابخانه عمومی می زند.

8. Paradoxical